

چرا پلیس شلیک نکرد؟

عباس عبدي

شهادت سروان علي اکبر رنجبر از چند جهت تاسف آور بود و به همین علت بازتاب گسترده‌ای داشت. علت اصلی نیز فیلمی بود که از حادثه گرفته شده بود و مردم به وضوح می‌دیدند که چگونه پلیس مسلح است ولی شلیک نمی‌کند و این را جنایتکار مقابل او به خوبی می‌دانست. در هر حال چرایی این پدیده و راه حل آن را می‌باید مورد بررسی قرار داد. اول از همه وجود و رواج پدیده اوباش شمشیر و قمه به دست است که از سال‌ها پیش برجسته شد و متأسفانه هیچگاه به صورت ریشه‌ای به آن توجه نشد و گمان کردند که با بازداشت و زندان و احیاناً اعدام چند نفر از آنان مساله حل می‌شود در حالی که این مساله ریشه در آموزش، وضعیت شغلی و اقتصادی دارد و هنوز هم توجه نمی‌شود که این ساختار شغلی (وجود مشاغل مستقل غیر از دستمزد و حقوق و بگیر) و شغل‌های فاقد امنیت، و وضع بد اقتصادی موجب تشدید این معضل فاجعه‌بار خواهد شد و موبایل‌دزدی نمونه خاص آن است. ولی چرا پلیس در کاربرد اسلحه تعلل می‌ورزد؟ اجازه دهید ابتدا موضع خود را نسبت به جایگاه پلیس روشن کنم. ۲۵ سال پیش در مقابل این پرسش که اگر اختیار بودجه‌ای را داشته باشی ترجیح می‌دهی آن را به کدام دستگاه اختصاص دهی، گفتم که هم‌زمان به پلیس و دستگاه قضایی، مشروط به تامین استقلال قضایی. هر هزینه‌ای در این دو نهاد شود (به شرط مذکور) بیشترین سودآوری را برای جامعه دارد. دادگاه مستقل می‌خواهیم در کنار پلیس به عنوان تنها ضابط اجرایی که قدرتمند، آموزش‌دیده و با حقوق کافی باشد، نه آنکه از سرباز وظیفه استفاده کند و چهره‌های پلیس در سطح شهر تکیده و ناتوان به نظر برسد. ولی مشکل اینجاست که پلیس باید حافظ امنیت مردم باشد، درحالی‌که پلیس را در راه مبارزه با مسائل ماهواره و حجاب و در مقابله با هر تجمع صنفی عادی نیز فرسوده و اقتدار آن را تضعیف کردند. دو وجه دیگر که بربط به این فرسودگی نیست، اقتدار پلیس را در کاربرد اسلحه محدود می‌کند. این محافظه‌کاری پلیس که در فیلم مزبور به خوبی آشکار است معلول چند عامل است. اول مشکل قانونی و محدودیت در کاربرد سلاح.

دوم و مهم‌تر از آن مشکل در قانون قصاص است که توضیح خواهم داد.

سوم همان استهلاك ذكرشده در پليس كه موجب شده اعتماد عمومي مردم در حدي نباشد كه اقدامات پليس را با حسن‌ظن ارزيابي كنند. درباره مشكل اول بايد متخصصان حقوق پليس نظر دهند، ولي مشكل دوم جدي است. بارها هم تذكر داده شده است ولي ظاهراً نمي‌خواهند رسيدگي نمايند. در قانون مجازات ايران چهار نوع قتل داريم. دفاع مشروع، قتل عمد، قتل شبه‌عمد و قتل خطاي محض. اثبات دفاع مشروع بسيار سخت است و به ندرت قتلي را مي‌توان مصداق آن دانست. قتل خطاي محض هم بسيار اندك است و موضوع بحث ما نيست، بنا بر اين قتلها در دو قالب كلي قتل عمد يا شبه‌عمد تقسيم ميشوند. مجازات قتل عمد قصاص است و شبه‌عمد، ديه به علاوه اندكي زندان. اين تقسيم‌بندي به كلي ايراد دارد. قتل عمد شامل كشته شدن در دعوهاي عادي ميشود همچنين شامل قتل با تصميم قبلي و بدون هيچ گونه مسووليتي از سوي مقتول هم ميشود. اين منصفانه نيست. لذا در بسياري از موارد قضات دچار مشكل ميشوند كه چگونه خود را قانع كنند كه يك قتل را از يكي به ديگري تبديل كنند، در حالي كه هر دوي آنها را غيرمنصفانه ميدانند. در اين فيلم اگر پليس شليك مي‌كرد و آن فرد مجروح يا مقتول ميشد (به شرطي كه فيلم نبود) اثبات حقانيت پليس خيلي سخت، اگر نگويم غيرممکن بود. ولي مساله اين است كه اگر قتل عمد تشخيص دهند، پليس بايد محكوم به قصاص شود و ميان تيريه و قصاص، پليس سعي مي‌كند كه درگير اتهام قتل نشود، چون عوارض آن حتي بيشتر از زخمي شدن خودش يا فرار متهم است. همين الان اگر پليس آن فرد را مي‌كشد و قادر به اثبات حقانيت خود نبود، تا سالها زنداني ميشد و آخر هم قصاص و كلي مشكلات براي خود و همكاران و خانواده‌اش ايجاد ميشد. با اين رفتار قدرتي زود كشته ميشود ولي با افتخار! و اين مقايسه است كه كار را براي تصميم پليس سخت مي‌كند. مشكل اين قانون فقط براي پليس نيست، براي بيشتر متهمان نيز هست. راه‌حل نيز تقسيم‌بندي قتل عمد به دو درجه ۱ و ۲ است و قتلهاي درجه ۲ را از شمول قصاص خارج كنند.

درباره استهلاك پليس در ماموريتهاي غيرمرتبط با امنيت مردم هم قبلاً مكرر نوشته‌ام و تكرر آن ضروري نيست، ولي پليس بايد اقتدار خود را با شيوه‌هاي درست نشان دهند، گرداندن متهمان در خيابان يا بردن قاتل جلوي فرزند آن شهيد هيچ مشكلي را حل نمي‌كند. حكومت‌داري متفاوت از مساله روشن كردن شعله‌هاي كينه‌ورزي و انتقام‌جويي است. اتفاقاً يكي از علل تشديد اين مشكلات همين محوريت كينه و انتقام در مجازات است. در اين باره نكاتي دارم كه فردا مي‌نويسم.